

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل				
پایه‌سازی	تصحیح و ویرایش اولیه	ذکر مأخذ	ویرایش دوم	تکمیل مأخذ و ویرایش نهایی

رمزی از کیفیت شهادت حضرت عباس علیه السلام

صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَاعَبْدِ اللَّهِ! روز تاسوعای حسینی است؛ عَلَيْهِ وَ عَلِيٍّ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابِهِ السَّلَامُ. نکته‌ای را به‌عنوان یادگاری اشاره می‌کنم.

حادثه‌ی شهادت حضرت ابوالفضل علیه السلام را در مداحی شنیدیم؛ می‌خواهیم به یک نکته توجه عمیق‌تری داشته باشیم و به لایه‌های عمیق‌تر این حادثه نگاه کنیم. حضرت ابوالفضل علیه السلام بعد از اینکه به شریعه‌ی فرات وارد شدند، مشک را از آب پر کردند، کفّ آبی را که برداشتند بر روی آب ریختند، و در مسیر که به‌سمت خیمه‌ها برمی‌گشتند، از پشت درخت‌ها ناجوانمردانه ابتدا دست راست حضرت را و بعد دست چپ حضرت را قطع کردند؛ و نهایتاً بعد از تیری که به چشمان مبارک حضرت اصابت کرد، با گرز آهنینی که بر فرق حضرت کوبیده شد، فرق حضرت شکافت و حضرت از روی اسب بر زمین افتادند.

لایه‌ی رویین حادثه را شنیدیم؛ می‌خواهم کمی معنای عمیق‌تر آن را ببینیم. دست راست مظهر چیزهایی است که انسان نسبت به آنها اقبال دارد؛ آنها را باور دارد؛ آنها را دوست می‌دارد و به‌سمت آنها گرایش دارد؛ این یمین انسان است. دست چپ آن چیزهایی است که انسان نفی می‌کند؛ انکار می‌کند؛ با آنها مقابله می‌کند و پذیرای آنها نیست؛ این مظهر دست چپ است. انسان در حال هوشیاری و به‌تعبیر عرفا در حال صحو، هم جنبه‌ی اثباتی در وجودش هست و هم جنبه‌ی نفی؛ یعنی

هم چیزهایی را باور دارد، مورد علاقه‌ی اوست، به آنها گرایش دارد و پذیرای آنهاست و هم جنبه‌ی نفی دارد؛ یعنی چیزهایی را انکار می‌کند. اساساً ایمان جمع بین اثبات و نفی است. به تعبیری خود جمله‌ی لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ هم، می‌تواند دربرگیرنده‌ی نفی آلهه و اثبات الله باشد؛ حالا اینکه این جمله نفی و اثبات دارد یا خیر، شاید از نظر ادبی بعضی‌ها بحث‌هایی داشته باشند، ولی مفهوماً همین‌طور است؛ یعنی کسی که به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ شهادت می‌دهد، کسی که قولش لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است، کسی که قائل به لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ است، همه‌ی معبودها، همه‌ی خدایان غیر الله را نفی می‌کند و الله را اثبات می‌کند؛ پذیرای اوست. در آیه‌ی بعد از آیه‌الکرسی هم فرمود: **فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىٰ**^۱ هرکس به طاغوت کفر بورزد و به الله ایمان داشته باشد، او به آن ریسمان مستحکم الهی پیوند یافته، چنگ‌زده و متمسک شده است؛ آن ریسمان هم، حقیقت ولایت است که انسان را به توحید نائل می‌کند.

پس مؤمن در حال صحو، در حال هوشیاری و به خود بودن، هم اثبات دارد و هم نفی؛ هم چیزهایی را تأیید می‌کند، هم چیزهایی را نفی می‌کند؛ هم از چیزهایی دفاع می‌کند، هم با چیزهایی می‌جنگد و مبارزه می‌کند؛ این نفی و اثبات است.

دست راست، یمین، مظهر آن چیزهایی است که انسان اثبات می‌کند. دست چپ، یسار، مظهر آن چیزهایی است که انسان نفی می‌کند. در مقام صحو و هوشیاری، مؤمن این دو را دارد؛ اما در مسیر فنا، در مسیر رفتن به سمت رهیدگی از هرچه غیر محبوب است، هر دوی اینها باید قطع شود و این حرف سنگینی است! که چطور؟ مگر می‌شود؟ قرآن که فرمود باید ایمان به الله، و نفی و کفر به

۱. سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۶.

طاغوت بیاورید! قرآن فرمود ما هر پیغمبری را فرستادیم سخنش جز این نبود که: **أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَ اجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ**:^۲ بندگی خدا کنید و از طاغوت اجتناب کنید.

اینها مال وقتی است که عبد در مرحله‌ی صحو و هوشیاری است؛ به خود است؛ اما وقتی در مرحله‌ی محو وارد می‌شود، هر دوی اینها ترک می‌شود؛ یعنی وقتی انسان می‌خواهد از خودش برهد، آنجاست که هم موضع پذیرایی و پذیرش، و هم موضع انکار و نفی، هر دو از او برمی‌خیزد؛ هم دست راستش قطع می‌شود، هم دست چپش. دیگر از او چه می‌ماند؟ از او همین کسی [می‌ماند] که می‌فهمد من دیگر دست راست و چپ ندارم! یک عمر من از ایمان دفاع کردم، یک عمر با کفر جنگیدم؛ اما حالا به جایی رسیده که در آن فضا ایمان و کفر راه ندارد؛ نه ایمان راه دارد نه کفر! او از آنجا سر درمی‌آورد! لذا هر دوی اینها از او جدا شد. حالا توجّهی که به اینها می‌کند، خود این توجّه هم باید برود! لذا باید عمود آهن بر سر فرود آید تا این توجّه هم برود! وقتی این توجّه رفت دیگر از او هیچ چیز نماند؛ در محبوب حل شد؛ در محبوب محو شد؛ در محبوب مندک و فانی شد!

اینکه می‌گوییم حضرت ابوالفضل علیه السلام به مدد ولایت اباعبدالله الحسین علیه السلام این راه را رفت؛ یعنی دستگیر ابوالفضل العباس علیه السلام خود اباعبدالله علیه السلام است که او را به این قلّه رساند. گرچه ما در ظاهر می‌بینیم اشقیا بودند، آمدند تیر زدند، شمشیر زدند، عمود آهن زدند؛ اما وقتی به این حقیقت راه یافتیم که همه‌ی عالم تحت امر ولیّ اعظم خداست و به اذن او هر واقعه‌ای اتفاق می‌افتد، آن وقت برایمان قابل فهم است که این مسیری است که حضرت اباعبدالله علیه السلام دارد حضرت ابوالفضل علیه السلام را سیر می‌دهد تا به نقطه‌ای می‌رسد که حضرت ابوالفضل علیه السلام در حقیقت ولایت اباعبدالله الحسین علیه السلام حل می‌شود! دیگر آنجا حضرت ابوالفضل نیست! خود اباعبدالله علیه السلام است! خود آن حقیقت است!

۲. سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۶.

حالا اگر این مرحله‌ی اول بحث را فهمیدید، مزده‌ای به شما بدهم! الان که برای نماز وضو گرفتید، چه کردید؟ اول روی صورتتان آب ریختید؛ یعنی هرچه را قبلاً می‌دیدید پاک کردید؛ توجه و وجهتان را از هرچه قبلاً به آن توجه داشتید پاک کردید. بعد دست راستتان را نشستید؟ این همان اتّفاقی نیست که برای حضرت ابوالفضل علیه السلام می‌افتد؟ یعنی دارید نقش ابوالفضل علیه السلام را ایفا می‌کنید! دارید به آن حضرت اقتداء می‌کنید. دست راست را می‌شوئید، دست راست قطع شد؛ این دست را از وجود خودتان شستید؛ بعد دست چپ را می‌شوئید؛ هان! این دست هم قطع شد؛ یعنی هم یمینتان قطع شد، هم یسار، هر دو قطع شد! یعنی توجه کنیم که در وضو چه اتّفاقی می‌افتد! و وقتی خم می‌شوید که مسح بکشید گویا عمود آهن بر سر فرود می‌آید. دستی که بر سر می‌کشید آن عمود آهن است؛ و وقتی خم شدید گویا از اسب افتادید؛ یعنی این را بدانیم در وضویی که گرفتیم چه اتّفاقاتی افتاد! یعنی آن سیری را که ابوالفضل العباس علیه السلام به مدد ولایت اباعبدالله الحسین علیه السلام طی کردند، [درک کنیم]. اگر می‌گوییم **الصَّلَاةُ مِعْرَاجُ الْمُؤْمِنِ**^۳ و می‌گوییم نمازی که ما می‌خوانیم مظهر و نمادی از معراجی است که رسول الله خاتم النبیین صلی الله علیه و آله رفتند، معنای این وضو را هم در فضای معرفت حسینی یک مقدار متوجه شویم! تا بعد نماز را ببینم! نماز، دیگر خود حضرت اباعبدالله علیه السلام است؛ یعنی آن رخدادهایی است که برای اباعبدالله الحسین علیه السلام واقع می‌شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ

۳. مجلسی، مرآة العقول، ج ۱۲، ص ۳۳۱؛ مجلسی، محمدتقی، روضة المتّقین، ج ۲، ص ۶ و محدّث قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۲۶۸.